



■ **تعریف فساد**

طبق تعریف بیان‌شده در فرهنگ «وبستر»، «فساد پاداش نامشروعی است که برای ورود فرد(کارگزار دولتی) به تخلف از وظیفه محوله پرداخت می‌شود»؛ از طرفی تقسیم‌بندی‌های متفاوتی هم از فساد صورت داده شده‌است. «هایدن هایمر» براساس تفاوت دیدگاه مردم و نخبگان سیاسی نسبت به فساد، ۳ نوع فساد را از هم متمایز می‌کند: (حبیبی، ۱۳۷۵، ص ۱۵)

۱- **فساد سیاه**: کاری است که از نظر توده‌ها و نخبگان منفور است (مانند رشوه گرفتن مهندس ناظر و نادیده گرفتن معیارهای ساخت).

۲- **فساد خاکستری**: کاری که اکثر نخبگان منفور می‌دانند اما مردم نسبت به آن

بی‌تفاوت هستند (مانند کوتاهی کارمندان در اجرای قوانینی که مردم دوست ندارند و نخبگان مفیدمی‌دانند).

۳- **فساد سفید**: کاری که ظاهراً خلاف قانون است ولی نخبگان و مردم، مهم و مضر نمی‌دانند.

اما کلیتگارد (۱۹۹۶) مدل سزاده زری را برای بیان بحث فساد ارائه کرده است (تقوی، ۱۳۸۴):

**فساد= قدرت انحصاری + اختیار- پاسخگویی**
از سوی دیگر برای مطالعه فساد به‌عنوان یک معضل اجتماعی رویکردهای متفاوتی نظیر «زهنینه – فایده، محرومیت نسبی، رانت‌جویی، حامی – پیرو» وجود دارد اما شاید برای تحلیل و بررسی وضعیت فساد در جوامع، از دو نظریه «کارکردگرایی ساختاری» در سطح کلان و نظریه «عقلانیت فردی» در سطح خرد به‌عنوان دو رهیافت مناسب برای تحلیل فساد در سطح جامعه‌تپوان استفاده کرد.

نظریه کارکردگرایی ساختاری به دنبال تحلیل کیفیت و کارکردهای کلان در سطح جامعه است و نظریه عقلانیت فردی نیز بیشتر به دنبال تحلیل کارگزاران حکومتی و غیرحکومتی در سطح خرد بوده و بیشتر مناسبات فردی را دنبال می‌کند، لذا در بررسی و مقایسه فساد در جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه ترکیب این دو رهیافت می‌تواند ابزار مناسبی باشد.

■ **بررسی فساد در سطح کلان**

برای بررسی فساد در سطح کلان و مقایسه فساد کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه، دولت به عنوان بزرگ‌ترین بازیگر و کارگزار اصلی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در واقع زمانی که بحث از فساد در هر جامعه‌ای می‌شود، خوانانه‌خواه ذهن به سوی دولت‌ها

می‌رود. مولفه‌های مختلفی در بررسی بین دولت – کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته وجود دارد که «گسترده‌گی، پیچیدگی، مردم‌سالار بودن، کزایی، پاسخگویی…» را می‌توان از مهم‌ترین آنها دانست. می‌توان این طور گفت که در کشورهای در حال توسعه گسترده‌گی و ناکارآمدی دولت منجر به ایجاد فساد شده است. گسترده‌گی بیش از اندازه دولت یکی از مهم‌ترین این دلایل است که خود ناکارآمدی را نیز به دنبال دارد. به بیان دیگر گسترده‌گی دولت از چند جنبه بر روند فساد تأثیرگذار است:

۱- بزرگی دولت منجر به گسترده‌گی حیظه اختیارات شده و مقامات در سطح وسیعی دارای اعمال قدرت و نفوذ می‌شوند.

۲- این گسترده‌گی احساس نیاز کاذب برای جذب کارمند برای برآی رفیع امور به وجود می‌آورد، کارمندانی که عموماً ناکارآمد هستند.

۳- از طرفی، نبود مدیران لایق و متخصص در سطح بالای مدیریتی خود به خود موجب گسترش ضعف مدیریتی و

فساد می‌شود.

به بیان دیگر اختیارات گسترده دولت، حساب‌کشی اندک، عدم نظارت دقیق و غیرارزشی و سیستماتیک، انگیزه‌های شخصی در بخشی از مشاغل دولتی به‌علاوه مسؤوَلاتی با امضاهای طلایی از ارکان اصلی فساد اجتماعی در جوامع در حال توسعه هستند. از سوی دیگر باید به سبیطره طیف خاصی از تکنوکرات‌ها و نخبگان بر ساختار اداری و سیاسی کشورها هم اشاره کرد. این در حالی است که سیستم اداری و سیاسی کشورهای توسعه‌یافته، روندی کاملاً به عکس آن چیزی را طی کرده که در کشورهای در حال توسعه صورت گرفته است. دولت کوچک با تعداد کارمندان کمتر و البته نگاه تخصص محور، سیستم پاسخگویی و از همه مهم‌تر نظارت مستمر بر فعالیت همه اعضای جامعه به خصوص مسؤوَلان رده‌های مختلف از این ویژگی‌هاست. هر چند این به معنای عدم فساد مالی یا اداری در کشورهای توسعه‌یافته نیست اما آن چیزی که باید در تحلیل این سری کشورها مدنظر داشت، این است که فساد در کشورهای توسعه‌یافته در دهه‌ای بالای سیاسی یسا اقتصادی صورت می‌گیرد اما در کشورهای در حال توسعه این فساد در همه شئون اجتماعی- اقتصادی صورت می‌گیرد و باید این واقعیت تلخ را هم پذیرفت که در کشورهای در حال توسعه



بحث فساد به عنوان یک پدیده ساده و عادی مورد پذیرش قرار گرفته و فساد گویی به عنوان فرهنگ عامه این کشورها پذیرفته شده است.

می‌توان این‌ طور گفت که گسترده‌گی بیش از اندازه دولت و نبود سیستم نظارت، وجه مشخصه کشورهای در حال توسعه است. در این کشورها فساد در سطح اول و سطوح نخبگان سیاسی امری رایج و پذیرفته‌شده است. در واقع به دلیل شفاف نبودن روند به دست‌گیری قدرت توسط نیروهای سیاسی در کشورهای در حال توسعه و دموکراسی و پرتیرنی و فانتزری و عدم چرخش صحیح قدرت، شاهد آن هستیم که طیف خاصی از نیروهای سیاسی به وجود می‌آیند که قدرت را در سطوح مختلف به دست می‌گیرند، در واقع یا به صورت رسمی قدرت را در دست دارند یا به دلیل عدم شفافیت و غیردموکراتیک بودن سازوکار چرخش قدرت سیاسی، به صورت لابی‌های قدرتمند در سایه، از مزیت‌های قدرت انتفاع می‌کنند. این روند در کشورهایب تشدید می‌شود که چرخش قدرت به وسیله کودتا صورت گرفته باشد، در این حالت نیروهایی که قدرت را در اختیار می‌گیرند به دنبال آن هستند که هرچه بیشتر از فرصت به وجود آمده برای منافع شخصی خود استفاده کنند.

تفاوت دیگری که کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته در بعد کلان با یکدیگر دارند، «مناسب و پست‌های عمومی» است. به بیان ساده‌تر، در دولت‌های توسعه‌یافته براساس صلاحیت و توانمندی – اصل شایسته‌سالاری – افراد پست‌ها و مناصب را در اختیار می‌گیرند و بعد از دوره زمانی خاصی مناصب در اختیار دیگران قرار می‌گیرد اما در کشورهای در حال توسعه جدای از اینکه شایسته‌سالاری مورد توجه نیست، مسؤوَلان در هر رده و جایگاهی که باشند خود را صاحب منصب و مالک دارایی‌های دولت می‌دانند. این روند مناصب موروثی در گذشته بشدت به چشم می‌خورده است، هر چند هنوز در برخی کشورها – مانند کشورهای حاشیه‌خلیج‌فارس- هنوز این امر را شاهد هستیم. بی‌ثباتی در تصمیم‌گیری هم از دیگر تفاوت‌های عمده بین کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه است که این امر ناشی از ناهماهنگی دستگاه‌های سیاسی- اجرایی کشورهاست که منجر به ایجاد تصمیم‌های خلق‌الساعه می‌شود، کشورهای که دچار فساد هستند اساساً اداری برنامه‌های بلندمدت توسعه‌ای در شئون مختلف اجتماعی نیستند از این رو برنامه‌ریزان توسعه بدو با اصطلاح یا خانه‌تکانی در داخل اقدام به ایجاد ثبات، استقرار نظم و در نهایت

**بررسی وضعیت فساد در کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته**

# زنده‌باد فساد!

■ **رضاحیدری\*** ■

اکثر متفکران بر این باورند فساد یک بیماری انکار‌ناپذیر در همه جوامع و همه سیستم‌های سیاسی اعم از دموکراتیک، سوسیالیستی، دیکتاتوری، فئودال و… بوده است و با کمی تسامح می‌توان عمر این بیماری اجتماعی را به قدمت تمدن بشری دانست. این معضل اجتماعی همیشسه متفکران و مصلحان اجتماعی را بر آن داشته است تا برای مقابله با آن تدابیر، راهبردها و رهیافت‌های متفاوت و متنوعی را طرح‌ریزی و اجرا کنند. از این رو نظریه مونتسکیو، متفکر شهیر فرانسوی قرن ۱۸ درباره تفکیک قوا در خصوص مبارزه با فساد هم قابل تحلیل است، چرا که وی عقیده داشت قدرت و ثروت در هر دولتی که جمع باشد فسادپر‌انگیز است. درباره علل وجود فساد و پیدایش آن باید به علل روانشناختی و جامعه‌شناختی آدمی دقت کرد. تنوع‌طلبی، فرصت‌طلبی و طمع ذاتی آدمی ایجاد‌کننده اصلی فساد چه در حوزه ساختاری و کلان و چه در بعد فردی است.

ایجاد نظم مطلوب می‌کنند. همان طور که در خطوط بالا نیز به آن اشاره شد، نظم مهم‌ترین عامل و عنصر ضدفساد در هر سیستم و کشوری است، چرا که شفافیت در ساختار‌ها را به دنبال می‌آورد.

■ **بررسی فساد در سطح خرد(عقلانیت فردی)**

جداً از بررسی فساد در حوزه کلان هر کشوری- عموماً وقتی از فساد نام برده می‌شود، فساد ساختاری به ذهن متبادر می‌شود- به نظر نگارنده این خطوط فساد در حوزه خرد و فردی از اهمیت بالایی برخوردار است. در مقدمه این نوشتار هم در چند به صورت گذرا اشاره شد که اساساً فساد و میل به آن از انحرافات ذاتی انسان است و نباید آن را یک عارضه بیرونی نامید؛ هر چند شرایط اجتماعی هم بشدت در این امر تأثیر دارد(البته منظور نگارنده تأیید تمام نظریه فلاسفه اسکولاستیک که فساد را ناشی از حرص سیری‌ناپذیر انسان می‌داند نیست). به هر صورت بررسی فساد در سطح خرد از اهمیت بالاتری برخوردار است، چرا که در این معادله این رفتار و کردار آدمی درباره معضل فساد است که مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در بررسی وضعیت فساد در کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته، اولین مولفه مورد بررسی تفاوت در سطح دستمزدهای کلان‌کن و نیروهای اجرایی است. در کشورهای توسعه نیافته (در حال توسعه) سطح دستمزدها پایین‌تر از کشورهای توسعه‌یافته است، البته این دستمزد پایین باید با شرایط نامناسب و منززل اقتصادی کشورهای در حال توسعه جمع بسته شود تا بیشتر متوجه میل بیشتر کارکنان این کشورها به سمت و سوی فساد اداری و… بشویم. در کشورهای در حال توسعه و تورم و گرانی امری رایج است، این بی‌ثباتی در بازار موجب می‌شود اساساً بحث پس‌انداز مالی چشم‌انداز روشنی نداشته باشد و ثبات لازم برای زندگی به صورت مطلوب شکل نگیرد. با توجه به این شرایط کارمندان بخش‌های عموماً دولتی میل به دریافت رشوه و فرار از کار پیدا می‌کنند تا بتوانند خلأ ناشی از بی‌ثباتی در اقتصاد را برطرف کنند.

نگاه «خویشاوندسالاری» نیز در حوزه خرد فساد قابل بررسی است، همان طور که در سطور بالا نیز بدان اشاره شد، در جوامع توسعه‌نیافته‌اصل شایسته‌سالاری و شغل‌های اکتسابی کاملاً روشن و قابل پذیرش

**تقویم تاریخ**

**آغاز قیام روحانی مبارز شهید شیخ محمد خیابانی در تبریز (۱۲۹۹ش)**



شیخ محمد خیابانی از جوانی به فراگیری علوم دینی روی آورد و به سرعت مدارج علمی را طی کرد. پس از نهضت مشروطه، زندگی او وارد مرحله جدیدی شد و با تشکیل جمعیتی مبارز، در راه پیروزی مشروطه، گام‌های مهمی در تبریز برداشت. وی در این میان روزنامه تجدد را منتشر کرد و خواهان اجرای قوانین مشروطه و احیای آن شد. خیابانی سپس به رهبری فرقه دموکرات آذربایجان برگزیده شد و همگام با انتشار روزنامه تجدد، به کارهای سازنده دیگری در جهت پیشبرد اهداف تأمین آسایش مردم دست زد. همچنین نقش وی پس از محاصره تبریز در دوره استبداد صغیر بسیار حساس بود. پس از راهیابی شیخ محمد خیابانی و ۵ تن از دوستانش به مجلس شورای ملی، وثوق‌الدوله صدراعظم قاجار تصمیم گرفت که شیخ را از سر راه خود بردارد لذا عده‌ای از صاحب‌منصبان نظامی را با افراد تعلیم‌دیده به تبریز فرستاد. با ورود متجاوزان به شهر تبریز، خیابانی برضد دولت قیام کرد و در کمتر از ۲۰ روز تمام ادارات شهر را به تصرف درآورد. این پیروزی و نهضت خیابانی، بیش از ۵ ماه ادامه داشت. در این ۵ ماه، خیابانی و جنبش او با خطرهای فراوانی مواجه بودند اما بر همه پیروز شدند و آتش توطئه‌ها را خاموش کردند. شیخ محمد خیابانی در نهضت خویش بر ارشاد افکار عمومی و ارتقای میزان آگاهی آنان به منظور نیل به اهداف خویش تأکید داشت. به همین دلیل درصد تجهیز قوای مسلح خویش برای دفاع از نهضت برنیامد. وی همچنین در جریان جنگ اول جهانی در برابر فشار روس‌ها مقاومت کرد و در عین حال از نفوذ کمونیسم نیز جلوگیری می‌کرد.عاقبت باورود مخبر السلطنه، والی جدید تبریز و شکست محاصره این مبارز انقلابی، در ۲۱ شهریور ۱۲۹۹ ش برابر با ۲۹ دیچبه ۱۳۳۸ ق توسط نیروهای دولتی بازداشت شد و به شهادت رسید.

■ ■ ■

**الحاق سرزمین پرتغال**

**به استعمار اسپانیا (۱۵۸۰م)**

پرتغال از دیرباز رقیب سرسخت سیاسی و استعماری اسپانیا در قاره‌های آسیا، آفریقا و آمریکا به شمار می‌رفت اما به علت مهاجرت فراوان اتباع پرتغال به مستعمرات این کشور و نابسامانی اوضاع اقتصادی پرتغال، این کشور به‌تدریج نفوذ و قدرت سیاسی خود را از دست داد و همین موضوع موجب شد تا اسپانیا، این سرزمین را تصرف کند. پس از این واقعه بسیاری از مستعمرات پرتغال به دست قدرت استعماری هلند افتاد و برخی نیز به تصرف اسپانیا درآمد اما در سال ۱۶۴۰م بر اثر قیام مردم پرتغال، این کشور باز دیگر مستقل شد.

■ ■ ■

**ورود آمریکا به جنگ اول جهانی و**

**اعلان جنگ به آلمان (۱۹۱۷م)**



در شرایطی که حدود سه سال از آغاز جنگ اول جهانی گذشته بود، آمریکا در ۶ آوریل ۱۹۱۷م به نفع فرانسه و انگلیس وارد جنگ شد و به آلمان اعلان جنگ داد. بهانه ورود آمریکا به جنگ، حملات زیردریایی‌های آلمان به کشتی‌های بازرگانی آمریکا و غرق شدن تعدادی از آنها بود. به دنبال آماجگی آمریکا برای ورود به جنگ، معاهده‌ای در این باره به تصویب مجالس سنا و نمایندگان آمریکا رسید و سپس ویلسون رئیس‌جمهور وقت آمریکا نیز آن را امضا کرد و از روز ۶ آوریل ۱۹۱۷م، دستور داد تا ارتش این کشور به‌طور رسمی وارد جنگ با آلمان شود. ورود آمریکا به جنگ اول جهانی، نقش مؤثری در پیروزی متفقین داشت. آمریکا در جریان جنگ اول جهانی، به علت بُعد مسافت و دور بودن از صحنه اصلی نبرد در اروپا، از لحاظ زیرساخت‌های اقتصادی دچار زبان و ضرر نشد. این در حالی بود که بیشتر اماکن و منابع اقتصادی دول اروپایی تخریب شده بود. آمریکا در این مدت به کشورهای اروپایی وام‌های کلان داد که با دریافت بهره‌های آن، ذخایر این کشور انباشته شد. از طرف دیگر، آمریکادر مناطقی چون آمریکای لاتین با روی کار آوردن رژیم‌های دست‌نشانده، به تحکیم جایگاه پنهان و پیدا، باعث قدرت‌گیری هرچه بیشتر آمریکا در صحنه بین‌المللی شد و این کشور، نقش تعیین‌کننده‌ای یافت.